

# وضعیت سالمندان ایران در دوران فروپاشی ارزش‌های سنتی

گفتگو امید رضایی با مهرداد درویش پور

مسئول وضعیت فعلی سالمندان، در درجه اول دولت است. دولت باید از طریق افکار عمومی، رسانه‌ها و جامعه مدنی، برای ایجاد خانه‌های امن سالمندان، بهبود وضعیت پزشکی آنان و تضمین درآمد حداقلی‌شان، تحت فشار رسانه‌ها و افکار عمومی قرار بگیرد.

در بررسی مسائل اجتماعی، تمرکز خاصی بر گروه‌های ضعیف و آسیب‌پذیر، مانند کودکان، تهیدستان و همچنین سالمندان وجود دارد.

در ایران، نگهداری از سالمندان تا شاید همین دو دهه اخیر، وظیفه بدیهی خانواده‌ها و جوان‌ترها پنداشته می‌شد، اما در دهه‌های اخیر ارزش‌های اجتماعی و به دنبال آن سبک زندگی ایرانیان، تغییر یافته است.

«خانواده‌های گسترده» اگر از بین نرفته باشند، جز در مناطق روستایی و در میان خرده‌فرهنگ‌های سنتی، پدیده‌ای نادر هستند و با رشد روزافزون «فردگرایی»، خانواده‌ها دیگر نگهداری و رسیدگی به وضعیت سالمندان را وظیفه بدیهی خود نمی‌دانند.

برخلاف رویه رسانه‌های رسمی و حکومتی که مدام بر ارزش‌های سنتی و خانوادگی تاکید و ایدئولوژی رسمی «خانواده‌محور» را تبلیغ می‌کنند، ارزش‌های سنتی در میان طبقه متوسط شهری روزبه‌روز بی‌اعتبارتر می‌شوند. از طرفی با توجه به وضعیت بد اقتصادی در سال‌های اخیر و اشتغال بیش از پیش زنان، خانواده‌ها دیگر امکان نگهداری از والدین سالمند خود را ندارند.

به این ترتیب، سالمندان، به خصوص آن دسته که توان اقتصادی خود را از دست داده‌اند و از درآمد کافی برخوردار نیستند، به یک گروه اجتماعی فراموش‌شده تبدیل می‌شوند که هیچ نهادی مسئولیت رسیدگی به امورشان را بر عهده نمی‌گیرد.

مدرن شدن جامعه ایران در فقدان نهادهای مدرن

مهرداد درویشپور، جامعه‌شناس، معتقد است در ایران، برخلاف بسیاری از کشورهای دنیا، جایگزینی ارزش‌های سنتی با ارزش‌های مدرن، نه به دلیل رشد اقتصادی و صنعتی، بلکه بیشتر تحت تاثیر فرآیند جهانی شدن بوده است.

درویشپور می‌گوید فرآیند مدرن شدن در کشورهای دموکراتیک غربی، همراه با دولت رفاه بود. یکی از کارکردهای دولت رفاه، در جوامع دموکراتیک و صنعتی، ایجاد نهادهای حرفه‌ای و رسمی برای نگهداری از کودکان و سالمندان است (وظایفی که پیش از آن بر عهده خانواده‌ها بود).

برخی کشورهای صنعتی دیگر مانند ژاپن و تا حدودی چین، فرآیندی دوگانه و پیچیده را طی کرده‌اند. ژاپن با این که نظام سیاسی دموکراتیک دارد و کشوی قدرتمند و صنعتی است، یکی از ضعیف‌ترین دولت‌های رفاه در میان کشورهای صنعتی را دارد، اما وجود یک فرهنگ قدرتمند سنتی در این کشور، باعث شده نقش خانواده و الگوهای سنتی حمایت از خویشاوندان، همچنان تاثیرگذار باشد.

این جامعه‌شناس اضافه می‌کند: «یعنی ما با کشورهای صنعتی با اقتصاد فردمحور که در آن خانواده نقش سابق را ندارد روبه‌رو هستیم که به رغم هسته اقتصادی صنعتی، خانواده بزرگ و خویشاوندی در آن نیرومند است، نوعی راه حل بینابینی که در آن فرهنگ حمایت از والدین و خویشاوندان سالخورده همچنان قوی است.»

ایران اما شرایط ویژه‌ای دارد: نه همانند جوامع غربی دموکراتیک و همراه با دولت رفاه است که به این ترتیب از سالمندان به شکلی حرفه‌ای و نهادینه‌شده حمایت شود، و نه فرهنگ خانواده‌گرا و سنتی که هنوز در ژاپن و چین نیرومند است، آن جایگاه و اهمیت سابق را دارد.

درویشپور می‌گوید: «مردم ایران به عنوان نوعی تقابل با ایدئولوژی خانواده‌گرای حکومت دینی، به شدت تحت تاثیر فرآیند جهانی شدن قرار دارند که باعث شده الگوهایی که در گذشته می‌توانست نوعی افتخار و اعتبار باشد، برای بسیاری از ایرانیان موضوعیت خود را از دست بدهد. بنابراین این فرآیند متناقض، نسبت به ژاپن یا چین، در ایران دشواری‌های جدی‌تری را به همراه دارد.»

به این ترتیب، با فروپاشی ارزش‌های پیشین، فشارهای روزافزون اقتصادی و گسترش فرهنگ فردگرایی از سویی، و فقدان دولت رفاه از

سوی دیگر، حمایت از والدین سالخورده امکان‌پذیر نیست.

مهرداد درویش‌پور معتقد است این وضعیت باعث تنهایی و حاشیه‌ای شدن روزافزون سالمندان در جامعه می‌شود. این جامعه‌شناس تنهایی سالخوردگان را خطری جدی برای جامعه می‌داند؛ خطری که کمتر به آن توجه می‌شود. او معتقد است با توجه به این که ترکیب سنی جامعه ایران رو به پیری می‌آورد، روزبه‌روز بر تعداد اعضای این گروه فراموش‌شده افزوده خواهد شد.

### آسیب‌های اجتماعی: محافظه‌کاری اقتصادی

بی‌توجهی و فراموش‌شدگی سالمندان، چه آسیبی ممکن است برای جامعه داشته باشد؟

مهرداد درویش‌پور می‌گوید: «هر فشاری به یک گروه بزرگ از مردم، یک آسیب اجتماعی است.»

وی معتقد است در ارزیابی جامعه‌شناسانه، همواره تمرکز ویژه‌ای بر «گروه‌های ضعیف» اجتماعی مانند کودکان محروم، جوانان بیکار، زنان تحت ستم، گروه‌های مورد تبعیض و ... وجود دارد. سالمندان نیز یکی از گروه‌های اجتماعی به حاشیه‌رانده شده‌اند که اگر نتوانیم بگوییم یکسره فراموش‌شده‌اند، بلکه دست کم گروه خاموشی هستند که با بیش‌ترین ناامنی‌ها مواجه‌اند.

درویش‌پور درباره دلیل این حاشیه‌ای شدن می‌گوید: «این گروه نه همانند کودکان و جوانان، آینده‌ساز هستند که جامعه به آن‌ها توجه‌ای ویژه داشته باشد و به قصد سودآوری به عنوان نیروی کار آینده دغدغه آن‌ها را داشته باشد؛ و نه نظیر میانسالان نژم متوسط جامعه هستند که از احترام درخور و زندگی فعالی برخوردار باشند.»

حتی در جوامع غربی که سالمندان از امکانات بیشتری برخوردارند، یکی از گروه‌های حاشیه‌ای محسوب می‌شوند و فراتر از آن، در بخش‌هایی از جوامع ممکن است تلقی پنهانی وجود داشته باشد که سالمندان را «سربار» بدانند. درویش‌پور می‌گوید: «در جامعه ایران که اساساً نه ارزش‌های انسانی در آن نهادینه شده و نه دولت سیاست معینی در حمایت از حقوق گروه‌های سالمند دارد، حس سربار بودن، حس دردناکی است که بسیاری از سالمندان ممکن است با آن روبه‌رو شوند.»

از طرف دیگر، به گفته درویش‌پور، هرچند نفس این که سالمندان از حداقل یک زندگی تضمین شده، درخور و استاندارد برخوردار نیستند و

این واقعیت که این گروه فراموششده با انبوهی از دشواری‌ها اعم از بیماری جسمی و روانی، تنهایی، ترس از مرگ و حتی میل به خودکشی روبه‌رو هستند، خود یک آسیب اجتماعی جدی است، اما حس ناامنی اجتماعی و سربار بودن، تنها در خود این گروه اجتماعی تاثیر نمی‌گذارد.

این جامعه‌شناس می‌گوید: «یک خطر بسیار مهم دیگر این است که این مشکل، در رفتار نسل بعدی نیز تاثیر می‌گذارد. هر انسانی اگر حس کند که در دوران کهنسالی از استاندارد حداقلی برخوردار نخواهد بود، تلاش می‌کند تا جوان است یا از کشور خارج شود تا شرایط پیری را در کشوری با ایمنی کافی به‌سر برد، یا بخش مهمی از توانایی‌های دوره جوانی و میانسالی را - که می‌تواند برای کارآیی بیشتر در حوزه اجتماعی و اقتصادی به کار رود- به ایجاد امکانات شخصی اختصاص می‌دهد تا بتواند دوران پیری را با آن بگذراند.»

به این ترتیب، علاوه بر اینکه گروه بزرگی از مردم، با استرس، ناامیدی و نگرانی از فراموششدگی سروکار دارند، جامعه از منظر دیگری نیز با آسیب مواجه خواهد شد: حس نگرانی از شرایط ناامن زندگی در کهنسالی، ضمن این که خود یک آسیب اجتماعی است، کارآیی اقتصادی دوران جوانی و میانسالی را با رفتاری محافظه‌کارانه برای دوران پیری جایگزین می‌کند تا فرد مطمئن شود در دوران سالمندی می‌تواند گلیم خود را از آب بیرون بکشد.

درویش‌پور، «پسانداز کردن بی‌جا به جای سرمایه‌گذاری اقتصادی، بازنشستگی زودرس، گسترش شغل‌های کاذب و اختصاص نیروی پویای اقتصادی جوان‌تر برای نگهداری از سالخوردگان» را از جمله نتایج فقدان موسسات حرفه‌ای نگهداری از سالمندان و دل‌نگرانی از سرنوشت آنان می‌داند.

### مسئولیت‌ناپذیری دولت

مهرداد درویش‌پور، جامعه‌شناس، می‌گوید برخلاف غرب که مددکاران اجتماعی، جامعه‌شناسان و نهادهای گوناگون سرمایه‌گذاری‌های عظیمی برای تحقیق در مسئله سالمندان و دشواری‌های آنان می‌کنند تا وضعیت بهداشت، مسکن، تفریح و سایر مسائل آنان را بهبود بخشند، در ایران در هیچ یک از این حوزه‌ها آینده روشنی پیش روی این گروه نیست.

وی معتقد است اگر با یک دولت دموکراتیک و مسئول سروکار داشتیم، این دولت با سرمایه‌گذاری جدی در گسترش خانه‌های سالمندان، ضمن

ایجاد اشتغال و تاثیر بر مشکل بیکاری، می‌توانست کمک کند تا سالمندان احساس سرباری نکنند.

این جامعه‌شناس در خصوص اهمیت خانه‌های سالمندان اضافه می‌کند: «خانه‌های سالمندان یکی از پدیده‌های جدی جامعه مدرن هستند که در بسیاری از کشورها روزه روز بیشتر جایگزین الگوهای سنتی نگهداری والدین سالمند می‌شود. دولت ایران اگر به حقوق شهروندان می‌اندیشد، می‌تواند یک چنین سرمایه‌گذاری جدی‌ای بکند و دشواری گروه سالمند را در جامعه کاهش دهد، اما وقتی دولت حتی در برابر جوانان که نیروی فعال اقتصادی و آینده‌سازان جامعه هستند، اینگونه بی‌توجه است، تصور این که نسبت به سالخوردگان که دیگر نقش اقتصادی مفیدی در جامعه ندارند، برخورد بهتری داشته باشد، خوش‌بینانه است.»

### فقدان نهادهای مدنی غیر دولتی

نگهداری از سالمندان و رسیدگی به امور آنها، اساساً وظیفه دولت است و امکانات مالی و اقتصادی آن نیز تنها در اختیار دولت است، اما نهادهای مستقل هم در بهبود وضعیت سالمندان نقش فراوان دارند. نمونه خاصی از نگهداری از سالمندان در کشور هند وجود دارد.

به گفته درویش‌پور، در این کشور به شدت فقیر، سازمان‌های اجتماعی خودمختار، وظیفه مددکاری اجتماعی را برعهده گرفته‌اند. در هند، دولت به دلیل جمعیت زیاد، کمبودهای فراوان اقتصادی، فساد، فقر غیر قابل توصیف و مهم‌تر از همه سیاست‌هایی که خود دولت در پیش گرفته است، اهمیت چندانی به نهادینه کردن مددکاری اجتماعی نمی‌دهد، اما به دلیل پیشینه‌های خاصی مانند نفوذ فراگیر «گان‌دیس» و باورهای دینی، فعالیت نهادهای اجتماعی در این کشور نیرومند است. به این ترتیب تعداد قابل توجهی از سازمان‌های خودمختار و داوطلب، وظیفه مددکاری اجتماعی را برعهده گرفته‌اند و تلاش می‌کنند جای دولت رفاه را که حکومت از آن طفره می‌رود تا حد امکان پر کنند.

درویش‌پور می‌گوید: «در ایران با توجه به دشواری‌های اقتصادی که بسیاری از مردم برای پاسخ به نیازهای اولیه، ناگزیرند بیش از یک شیفت کارکنند، بعید می‌دانم مردم آمادگی چنین فعالیت‌های اجتماعی داوطلبانه را داشته باشند. به خصوص که همبستگی اجتماعی روزه روز در کشور ضعیف‌تر می‌شود. در ایران نه پدیده‌ای نظیر فلسفه گاندی وجود دارد و نه در دوره شکوفایی جنبش‌های اجتماعی به سومی‌بریم که

در آنها ارزشهای جمعی و انسانی گسترش می‌یابند. حتی فردگرایی روزافزون جامعه ایران، از نوع فردگرایی مدرن غربی نیست. در غرب با وجود گسترش فردگرایی، حس انسان‌دوستی و کمک به هم‌نوع کمرنگ نیست، بلکه به شکل غیر مستقیم (نظیر نظام مالیاتی و دولت رفاه) نهادینه و سازمان‌یافته است.

در ایران اما با فروپاشی ارزشها، وجود دولتی عمیقاً غیر مسئول، گسترش فقر و شکافهای طبقاتی، بحران‌های اقتصادی و توسعه ناهنجاری‌ها، نمی‌توان انتظار داشت مردم خود وارد عمل شوند.»

## دشواری‌های مضاعف زنان و فرودستان

در کنار گسترش خانه‌های سالمندان، راهکار دیگر برای حل بحران سالمندان، افزایش درآمد آنان است.

درویش‌پور اقتصاد را یکی از منابع مهم قدرت می‌داند و می‌گوید: «هرچه بازنشستگان از درآمد بیشتری برخوردار باشند، امکان این که بتوانند مثلاً کسی را به عنوان مددکار و پرستار استخدام کنند، افزایش پیدا خواهد کرد یا اینکه نهادهای خصوصی نگهداری و حمایت از سالمندان شکل خواهد گرفت.»

به این ترتیب می‌توان گفت وضعیت سالمندان، با موقعیت طبقاتی آنان مرتبط است. طبقات مرفه امکان این را دارند که برای مراقبت از خود یا پدر یا مادر سالمند خود، افرادی را استخدام کنند، اما با حقوق نازل بازنشستگان تهیدست، این امکان برای آنها فراهم نیست و با دشواری‌های بیشتری روبه‌رو هستند.

زنان سالمند، با توجه به اینکه زنان در جامعه مردسالار ایران در مجموع با تبعیضهای گسترده‌ای مواجه‌اند، بحران‌های جدی‌تری خواهند داشت. بی‌آیندگی، احساس سربار بودن و حاشیه‌ای شدن، در میان زنان سالمند، بیش از مردان شدت دارد و به گفته درویش‌پور، «پدران»، به دلیل اتوریتة مردسالار، جایگاه و منزلت بالاتری در جامعه دارند.

مهرداد درویش‌پور معتقد است مسئول وضعیت فعلی سالمندان، در درجه اول دولت است. دولت باید از طریق افکار عمومی، رسانه‌ها و جامعه مدنی، برای ایجاد خانه‌های امن سالمندان، بهبود وضعیت پزشکی آنان و تضمین درآمد حداقلی‌شان، تحت فشار رسانه‌ها و افکار عمومی قرار بگیرد.

# نهادهای همبستگی با جنبش کارگری در ایران - خارج کشور

زنده باد اول ماه مه

امروز اول ماه مه است، روز جهانی کارگر، روز همبستگی بین المللی کارگران، آغاز سال نو کارگری، جشن کارگران ...، جشن؟

جشنی که در آن میلیون‌ها کارگر در زیر خط فقر زندگی می‌کنند!

جشنی که کارگر کوچکترین حق و دخالتی در تعیین نرخ فروش کالایش (کار) را ندارد و دیگران برایش حداقل دستمزد را تعیین می‌کنند

جشنی که میلیاردها تومان ثروت کارگران در بیمه‌های اجتماعی توسط غارتگران نظام سرمایه به یغما برده می‌شود!

جشنی که میلیون‌ها کارگران بی‌کار برای لقمه‌ای نان، به هر شرایط غیر انسانی سرمایه‌داران تن در می‌دهند!

جشنی که زنان زحمتکش دو سویه مورد ستم و اجحاف قرار گرفته و حتی از همان حقوق ناچیز کارگران مرد نیز بی بهره‌اند!

جشنی که کارگران مهاجر از کشورهای منطقه، برده‌وار مورد ستم و استثمار و همه‌گونه تحقیر و توهین و بی‌حقوقی قرار دارند!

جشنی که میلیون‌ها کودکان کار، به علت فقر خانواده، به جای نشستن در کلاس درس، ناگزیر به حاشیه خیابان‌ها رو آورده و مظلومانه برای لقمه‌ای نان به هر کار سنگین و پستی تن در می‌دهند!

جشنی که کارگران از حق تشکل، اعتصاب و اعتراض محرومند!

جشنی که کوچکترین اعتراض و حق طلبی با اخراج، سرکوب، زندان، شکنجه و مرگ مواجه می‌شود!

جشنی که در آن کارگر زندانی بیماری را از بیمارستان به زندان می‌کشانند و مانع از ادامه مداوای او می‌شوند (رضا شهابی)

جشنی که به کارگر زندانی دیگری با چندین بیماری سخت، اجازت  
معالجه و مرخصی نمی‌دهند (محمد جراحی)

جشنی که به یک کارگر بیمار زندانی مرخصی برای ملاقات فرزند مبتلا  
به سرطان نمی‌دهند (بهنام ابراهیم زاده)

جشنی که کارگر مبارزی در اعتراض به شرایط غیر انسانی و قرون  
وسطایی زندان‌ها، بیش از یک ماه در اعتصاب غذا به سر برد، اما  
کوچک‌ترین توجهی به خواسته‌های او نمی‌شود تا از پای درآید (شاهرخ  
زمانی)

جشنی که ...!

چنین "جشنی" در گوشه‌ای از جهان به نام ایران برگزار می‌شود که  
خود تصویری از "جشن‌های مشابه در سایر نقاط جهان است.

نظام جهانی ضد کارگری سرمایه، سوار بر اسب مراد؛ غارتگری، چپاول  
و استثمار را به حدی رسانده که ناشی از فقر و فلاکت و بی‌حقوقی  
تحمیل شده بر کارگران، رمق و دلیلی برای جشنی واقعی در اول ماه  
مه برای آنها باقی نگذاشته است. بی‌سبب نیست که هرساله  
برنامه‌های اول ماه مه کم‌رنگ‌تر و محدودتر می‌شود.

اما طبقاً جهانی کارگر، به حکم همبستگی ذاتیش، به سبب هم‌سرنوشتیش  
و به دلیل دردهای مشترکش، علارغم این اوضاع، در این روز به دور هم  
جمع می‌شوند، مشت‌ها را گره می‌کنند و با شعار تاریخ ساز:  
"**کارگران جهان متحد شوید**" تجدید عهد می‌کنند که برای کسب حقوق از  
دست رفتن خود، برای آزادی هم‌طبقه‌ای‌های خود از زندان، برای  
ایجاد تشکلات مستقل، برای تأمین یک زندگی انسانی و سرانجام برای  
سرنوشتی نظام ضد بشری سرمایه‌داری و استقرار سوسیالیسم، هم‌دوش و  
هم‌صدا یک لحظه از پای ننشینند. فریادهای رسای: "**دیگر بس است!**"  
کارگران در اقصی نقاط جهان، بشارت دهندن فرا رسیدن اول ماه مه‌ای  
است که کارگران جشن واقعی خود را برگزار کنند.

**زنده باد اول ماه مه!**

**کارگران جهان متحد شوید!**

**کارگر زندانی آزاد باید گردد!**

نهادهای همبستگی با جنبش کارگری در ایران - خارج کشور

مه ۲۰۱۴ - اردیبهشت ۱۳۹۳

[nhkommittehamahangi@gmail.com](mailto:nhkommittehamahangi@gmail.com)

<http://nahadha.blogspot.com/>

[boltanxaberi@gmail.com](mailto:boltanxaberi@gmail.com)

**متشکل شویم،**

**سازماندهی کنیم!**

**کارگران متحد شویم!**

---

# تعرض ارتجاع حاکم به حقوق شهروندان را درهم بشکنیم!



تقی روزبه

از این رو راهبرد رهبری و باندهای افراطی حاکم، معطوف به ایجاد عایق بندی بین دوسیاست متضاد انبساط مناسبات اقتصادی و سیاسی با خارج و انسداد سیاسی و امنیتی در داخل است.

بیاد داریم که خامنه ای سال جدید را سال مقابله با رخنه و تعرض فرهنگی دشمنان نامید و خطر آن را حتی آن از مشکلات اقتصادی هم مهمتر دانست. موضعگیری های اخیر در مورد نابرابری حقوق زن و مرد و توصیف برابری جنسیتی هم چون سخنی ناحق و غیرعادلانه، جز تحقق همان راهبرد نوروژی اش نیست. سخنان صریح و بدون تعارف

رئیس قوه قضائیه در کسوت مهمترین مسئول دولتی به عنوان حافظ قانون و مدافع حقوق مردم در انکار مشروعیت حاکمیت به رأی مردم، حمله اخیر به زندانیان سیاسی با هدف زهرچشم گرفتن و اشاعه فضای رعب در جامعه، هیاهویی که از دیدار مقامات اروپایی با شماری از فعالان حقوق بشری بوجود آوردند و کنسل دیدار شماری از هیئیت های اروپایی، و یا قشقرقی که پیرامون دفن ایرانشناس آمریکائی در اصفهان برپا کرده

اند، همه و همه بخشی از نتایج کاربرد راهبردی است که اساس آن در همان سخنان خامنه ای به مناسبت سال جدید گنجانده شده بود.

تجربه نشان داده است که هرچه رژیم احساس خطر بیشتری بکند و هرچه بیشتر نگران به هم خوردن تعادلش باشد، بهمان اندازه به فکرتراحی سناریوها و تعرض های تازه از موضوع واپسگرایانه می افتد و بهمان میزان درونمایه عمیقاً ارتجاعی و قرون وسطائی اش را بیرون می ریزد و نهایتاً در همین بستراست که با عروج به آخرین فاز انحطاط حکومتی به پایان خط خواهد رسید. در هر کشور مدعی دموکراسی اگر رئیس قوه قضائیه اش سخنی برخلاف نص قانون اساسی و رسمیش آنهم در باب حقوق اساسی شهروندان بزیان راند آن گونه که در جمهوری اسلامی صورت می گیرد، او ضمن عذرخواهی قادر به ادامه خدمت در آن پست نخواهد بود. اما در ایران اسلامی که بی قانونی و ولایت مطلقه قانون برتر است، ولی فقیه رئیس قوه قضائیه اش را از میان یکی از مرتجعترین و فاشیست ترین فقهای وابسته به خود برمی گزیند که نه فقط ذره ای استقلال رأی در او مشاهده نمی شود که سخنان رهبری برایش جایگاهی فراتر از هر قانون دارد.

**حمله و تعرض جدید رژیم به حقوق شهروندان و زندانیان از کدام نگرانی رژیم منشأ می گیرد؟:**

رژیم که برای نجات از تنگنای خفه کننده اقتصادی ناچار به گشایش مناسبات سیاسی و اقتصادی با دولتهای غربی گشته است، در همان حال بشدت نگران تسری آن به سایر حوزه ها است. گره زدن دو رویکرد همزمان و متضاد قبض و بسط یعنی سیاست انبساطی در حوزه خارجی و سیاست انقباضی در حوزه داخلی، در جهانی که مرزهای رسمی در برابر روند جهان شمول اقتصاد سرمایه داری و سیاست و فرهنگ و حقوق بشر... تاحدی بی معنا شده و درهم تنیده شدن بیش از پیش آنها می تواند موجب بهم خوردن تعادل و توازن درونی یک سیستم در خود گردد، یک معضل جدی و یک پاشنه آشیل واقعی است که عبور از آن کارهزیندازی نیست و حتی از رد شدن از روی پل صراط هم خطرناک تر است. از همین رو اگر این پاشنه آشیل از سوی دیگر بازیگران و نقش آفرینان هدف گرفته شود، چه بسا تعادل رژیم بهم بریزد. دوگانگی های ساختاری داخل وقتی به جریان ها و روندهای جهانی وصل شوند، یعنی در شرایطی که نادیده انگاشتن تأثیرات بین المللی و گزین سیاست عطف به درون و تنش با بیرون عملاً شکست خورده و منشأ انباشت بحران حاضر بشمار می رود و در حالیکه بخشی از حاکمیت تداوم آن را برای بقاء نظام خطرناک می داند و برای برون رفت از بحران کلافه

کننده بدنبال گشایش اقتصادی و سیاسی با قدرت ها و بازار جهانی هست، اما بخش دیگری از حاکمیت ترکیب باصطلاح پروستریکا (بازسازی اقتصادی) با گلاسنوست (گشایش سیاسی ولو اندک) را با توجه به تراکم نارضایتی عمومی نسبت به اوضاع، خطرناک ارزیابی می کنند که می تواند منجر به آشوب های اجتماعی و زیرسؤال بردن اصل ولایت مطلقه و نواختن ناقوس فروپاشی نظام گردد. مگر نه این که در تظاهرات سال ۸۸ در کمال ناباوری شاهد فریاد مرگ بر اصل ولایت فقیه بودند؟. آنها تجربه فروپاشی نظام سلطنتی شاه (با زده شدن جرقه حقوق بشرکارتر) و نیز بلوک شرق و تجربه ۷۸ و بویژه کابوس ۸۸ را در برابر خود دارند و از احتمال تکرار آنها دچار لرز و کابوس می شوند. بهمین دلیل بشدت بر عملکرد وزارت علوم و وزارت فرهنگ و ارشاد و سست شدن تسمه های سانسور و کنترل مطبوعات و یا مقررات سفت و سخت دنیای مجازی حساسند و نگران برآمد جنبش های مطالباتی- سیاسی بویژه جنبش دانشجویی و کارگری هستند. از این رو راهبردرهبری و باندهای افراطی حاکم، معطوف به ایجاد عایق بندی بین دوسیاست متضاد انبساط مناسبات اقتصادی و سیاسی با خارج و انسداد سیاسی و امنیتی در داخل است. به عبارت دیگر اگر در وجه بیرونی لبخند کارآئی دارد، در داخل کاربرد مشت آهنین گره گشاست و پیام نهفته در معجون شفا بخش "آقا" هم در ذیل همین راهبرد قرار می گیرد. به نقل از مقاله پیام و ضد پیام و..".

در پشت سخنان اخیر صادق لاریجانی در مورد انکار مشروعیت برخاسته از رأی شهروندان و دفاع از قصاص و اعدام بخوبی ترس از گشایش فضای سیاسی و این که بر جرئت شهروندان افزوده شود مشهود است. او درجائی می گوید در ماه های اخیر هجمه هایی درباره حقوق بشر از سوی اتحادیه اروپا، وزارت خارجه انگلیس و آمریکا علیه کشور ما آغاز شده است که ما می گوئیم برای خودشان بحث می کنند، چرا که اقدامات ما مبنایی است. آنها اعلام می کنند که چرا در ایران اعدام وجود دارد که ما در پاسخ می گوئیم که بخشی از آن ناشی از قصاص است که حق است. در عین حال او در لابلای سخنانش برای بستن زبان اروپائیان به اعدام های بی مها با در کشوری که با اختصاص سرانه اول کشتار عمد در مقیاس جهانی نام دولت ایران را پر آوازه کرده است، از بیان این که این اعدام ها و نیز تلفات نیروهای نظامی در مقابله با قاچاق به اروپا هم هست، غفلت نمی کند تا شاید باین ترتیب بتواند از میزان فشارها بکاهد. همانطور که در همان مقاله در بند اول محورهای پیشروی آمده است:

اقدام نخست درهم شکستن عایق بندی خارجی و داخلی رژیم است. تمرکز و کانونی کردن اعتراض ها علیه نقض صریح موازین آزادی و علیه سرکوب و حول مصادیقی چون محکوم کردن و مقابله با اعدام ها، آزادی زندانیان سیاسی و فعالین اجتماعی، آزادی تشکل های مستقل اعم از صنفی و سیاسی و آزادی مطبوعات و بطورکلی نقض خشن حقوق بشر در همه عرصه ها از جمله تبعیض های مبتنی برجنسیت و قوم و ملیت و مذهب و عقیده. افزایش فشار در این عرصه ها در کنار فشاربین المللی نهادهای حقوق بشری و افکارعمومی، می تواند عامل مؤثری در به چالش کشیدن سیاست عایق بندی و استراتژی تهاجمی رژیم درحوزه های داخلی باشد و بر تضادهای درونی اش بیافزاید و نهایتا منجر به نفس تازه کردن و سنگربندی جنبش ها و جامعه مدنی گردد. به تجربه دیده ایم که بازشدن فضای سیاسی در حکومت های توتالیتر نقش مهمی در شکل گیری جنبش های اعتراضی و فرایند فروپاشی استبداد و الیگارشلی حاکم، و به صحنه آمدن و تعمیق مطالبات سرکوب شده دارد.

بی گمان این موج تهاجم جدید را تنها با گسترش مقاومت درعرصه های گوناگون می توان درهم شکست. وقتی خامنه ای حکم می دهد که زنان و مردان برابرنیستند، تنها پاسخش راه افتادن جنبشی است که بگویدحضرت آقا اشتباه می فرمایید! برخلاف "افاضات" شما ما برآنیم که برابری زن و مرد عین عدالت اجتماعی است. جنبش ضداعدام، جنبش ضدتبعیض جنسیتی\* جنبش آزادی زندانیان سیاسی، همه و همه بخش های از یک کارزارگسترده ای است که هدفش به عقب راندن رهبران آزادی و عدالت اجتماعی است. دغدغه های واقعی کشورهم چون فقر و بیکاری و یارانه ها، آلودگی زیست محیطی و خشک شدن دریاچه ها و تالاب ها و... هیچ قرابتی با دغدغه های خامنه ای و دیگرزمامداران کشورندارد. وقتی اعتراض های کنونی پاسخ لازم را نمی گیرد، مردم بناگزیر باید با صدای بلندتری نیازها و دغدغه ها و بی اعتمادی خود به حاکمیت را اعلام کنند. چنان که اخیرا مردم بی اعتنائی به فراخوان انصراف از یارانه ها را که درحکم بخشی از سهم و ثروت های عمومی جامعه و متعلق به آنهاست، به یک رفراندوم واقعی تبدیل کردند. از سوی دیگر چندپارگی حاکمیت وقتی رفسنجانی و روحانی هم سخنان ما فوق ارتجاعی خامنه ای را در مورد نابرابری زنان و مردان برنمی تابند، نشان دهنده آن است که تاچه حد رهبرواقعا "رهبر" است و تاچه میزان قدرت او سست و شکننده است و تنها قادر است باانتصاب مشتکی نوکر و کارگزار سربفرمان و بله قربان گوئی چون صادق لاریجانی و سرداران سپاه و امثال آنها، پایه های قدرت فرتوت و پوسیده خود را برپا نگهدارد. امروزه بی اعتمادی جامعه و مردم به رژیم و از هرجناح در



# زندانی سیاسی سرمایه معنوی جامعه مدنی است

فرهنگ قاسمی



اعمال کنندگان این رفتارهای غیرانسانی مشروعیت عملکردهای شنیع خود را از قدرت استبدادی ولی فقیه می گیرند و ولی فقیه آمر و مسئول همه جنایاتی است که در این رژیم صورت می پذیرد بقیه از قبیل خاتمی، احمدی نژاد و روحانی در عمل نشان دادند که کارگزاران اوهستند.

زندانی کردن یک فعال اجتماعی و سیاسی، از روشنفکر گرفته تا کارگرو کارمند، هنرمند و نویسنده، کنشگر زنان، دگراندیش، غیرمسلمان و لامذهب... بر اساس تمام موازین انسانی، به ویژه ۱۵ ماده از ۳۰ ماده منشور جهانی حقوق بشر (مواد ۳ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۹ و ۳۰)، امری سخیف و ناشایست برای اداره کنندگان یک حاکمیت و تحقیرآمیز برای تک تک افراد یک جامعه محسوب می شود و از نظر حقوق بین المللی قدغن است. در چنین شرائطی باید شهروندان جامعه مدنی در مقابل مسئولان این رفتار به سختی و با شجاعت مقاومت کنند و آنها راه از سر را پیشرفت اجتماعی و تضييع حقوق مردم بردارند. عبارت دیگر می توان گفت که با زندانی کردن یک فرد سیاسی نیمی از تمامی بندهای اعلامیه جهانی حقوق بشر را زیر پا می گذارد. جمهوری اسلامی ایران سالهای مدیدی است که افراد بی گناه را فقط به دلیل داشتن عقیده ای دیگر و ارائه نظریه ای خلاف نظریه حاکمیت غالب بر جامعه به زندانهای مخوف و پر شکنجه می اندازد..

**نابودی انسان ها و تجاوز به حیثیت جامعه**

طی سی و پنج سال اخیر بخش بزرگی از زندانیان سیاسی سابق جمهوری اسلامی بنا بر وظیفه وجدانی و اخلاقی خود توانسته اند مشاهدات خود

را در باره کشتارها و شکنجه‌های بیدادگاه‌های جمهوری اسلامی بیان کنند و در اختیار جامعه جهانی قرار دهند. تصویری که این شهادت‌های نوشتاری و گفتاری از خود به جای گذارده به حقیقت بیان فاجعه‌های بزرگی است که باید نمونه‌های آن را در دوران قرون وسطا جستجو کرد. علاوه بر این مشاهدات معتبر و مستند کشتارهای سال‌های شصت و قتل عام خاوران در سال شصت و هفت و قتل‌های زنجیره‌ای و سپس سال هشتاد و هشت نمونه‌هایی از این بیعدالتی‌ها هستند.

وجود پدیده زندانی‌سازی در هر جامعه از یک سو نشان‌دهنده میزان عقبماندگی آن جامعه از مسیر احترام به حقوق انسانی به‌شمار می‌آید و از سوی دیگر حاکی از تلاش جامعه برای دست‌یافتن به آزادی‌ها و حقوق و انسانی است. در دموکراسی‌های غربی، علیرغم تمام انتقاداتی که بر آن‌ها وارد است، به ندرت زندانی‌سازی یافت می‌شود. اما در ایران به علت رشد تبعیض‌ها و بی‌احترامی به حقوق انسانی بعد از سدانندی سال مبارزه برای آزادی و دموکراسی هنوز مردم بی‌گناه تحت عنوان زندانی‌سازی دستگیر و آزار و شکنجه می‌شوند و از حقوق اجتماعی خود محروم می‌گردند. فاجعه‌آمیزتر اینکه در بسیاری از این موارد زنان و مردان معصوم و بی‌گناهی به عنوان زندانی‌سازی به چشم می‌خورند که گاهی حتی خودشان به راستی و درستی نمی‌دانستند به دنبال چه اندیشه ایدئولوژی و حزب و سازمانی هستند بلکه فقط در اثر جو اجتماعی و سیاسی موجود در جامعه خفقان زده از این یا آن گروه پشتیبانی کرده بودند دستگیر و محکوم می‌شوند. اینان غالباً با اتهامات واهی، به دست یک عده انسان‌های عقبمانده و متعصب و بدوراز صفات انسانی و غرق در ارتجاع مذهبی و ایدئولوژی خام و خشک، به جوخه‌های اعدام سپرده شدند. گروه کثیری در زیر شکنجه‌ها جان دادند و به نام اسلام و حاکمیت اسلامی طناب‌های دار قاضی شرع گردنشان را شکست و جانشان را گرفت و خونشان را بر زمین ریخت.

در این میان کم نیستند شمار زندانیانی که در زندان‌های خمینی و خامنه‌ای توسط ماموران مرگ جمهوری اسلامی مورد شکنجه و تجاوز قرار گرفتند و گوشت و پوستشان را دست‌پرورده‌های نظام جمهوری اسلامی بریدند و روحشان را بیمار کردند. امروز آنهایی که توانستند از دست دژخیمان مرگ بگریزند، به عنوان زندانی سابق در چهار گوشه جهان سختی می‌کشند و از زندگانی مناسبی برخوردار نیستند. اینان در اثر شکنجه‌ها و فشارهای سنگین در زندان‌های جمهوری اسلامی جان و روانشان تخریب شده و هنوز از عوارض آن شرایط غیرانسانی رنج می‌برند و متأسفانه بسیاری از این افراد دیگر قادر نیستند به یک

زندگی عادی بازگشت نمایند و نا چیز نیست شمار آنهایی که یا در گوشه‌ای خلوت کرده اند یا دست به خودکشی می‌زنند. نمونه‌ای از این افراد رضا خلعتبری آزاد زندانی سیاسی سابق است که در سن ۵۵ سالگی بعد از بیست سال اقامت در کشور هلند سرانجام بدلیل عواقب شکنجه و جنایات جمهوری اسلامی خودکشی کرد!

موج دیگری از شقاوت رژیم

نقاش کهنه سیاست باز، اکبر هاشمی رفسنجانی که در کلیه کشتارها و خیانت‌های و جنایت‌های ۳۵ سال گذشته شریک بوده امروز یکی دیگر از مهره‌های شعبده خود را به نام حسن روحانی به صحنه آورده است. ملت ایران نباید گذشته نزدیک را فراموش کند و هرگز فریب نیرنگ‌ها این جماعت حاکمان مذهبی را بخورد. تمامی خاک میهن، از خراسان تا آذربایجان و کردستان، از ترکمن صحرا و مازندران و رشت تا اهواز و آبادان و بندرعباس سیستان و بلوچستان، از تهران تا اصفهان و شیراز و لرستان و کرمان، همه آغشته به خون نوجوانان و زنان و مردان از جان گذشته و آرمان خواه می‌باشد. هنوز اشک چشمان مادران و پدران داغ دیده خشک نشده است که حوادث تازه‌ای بر سر مردم ایران آوار می‌شود. چند ماهی از سر کار آمدن یکی دیگر از مهره‌های جمهوری اسلامی آقای حسن روحانی نمی‌گذرد؛ کسی که در نطق‌های انتخاباتی خود صحبت از اصلاحات و تغییرات می‌کرد که متأسفانه توانست گروهی از مخالفان جمهوری اسلامی ایران به خود خوشبین کند. قول‌های او در ارتباط با بهبود وضعیت اقتصادی و اجازه فعالیت‌های اجتماعی، آزادی زندانیان سیاسی، حقوق زنان، تأمین آزادی‌ها برای دانشجویان و دانشگاه و آزادی فعالیت‌های صنفی برای کارگران نه تنها به نتیجه ای نرسید بلکه هر روز شاهد شرایط فاجعه بارتازه ای هستیم. بنا بر تمامی آمار رسمی از زمانی که آقای روحانی بر مسند کار نشسته تعداد اعدامی‌ها افزایش پیدا کرده و مقررات امنیتی سخت تر شده است. اجرای احکام عدام‌ها هر روز در شهرهای مختلف ادامه دارد. به طور مثال در سه روز گذشته هشت زندانی در زندان دیزل‌آباد کرمانشاه، یک نفر در شهر سمنان، سه نفر در شهر زابل یک تبعه افغانستان در زندان رجایی شهر کرج از طریق چوبه دار اعدام شد. اعدام شده‌اند. از سختی اوضاع اقتصادی چیزی کاسته نشده و در ارتباط با اوضاع اجتماعی و سیاسی تغییراتی بوجود نیامده است. نویسندگان این مطلب با توجه به استنادات و دلایلی دیگر که به در موارد گوناگون با اسناد و و ادله منطقی بیان کرده است اصلاحات و تغییر از داخل جمهوری اسلامی به هیچ وجه امکان پذیر دانسته و دلخوش کردن در این زمینه حتی توسط آقای حسن روحانی را از عقل و منطق بدور می‌شمارد.

این روزهای اخیر جامعه ما شاهد اخباری از داخل زندان اوین است که بر اساس آن در بند ۳۵۰ مأموران جمهوری اسلامی با نقشه قبلی به زندانی‌ها حمله ور شده و آن‌ها را مورد ضرب و شتم قرار دادند. در گزارشی که هرانا ارائه می‌دهد آمده است: "حوالی ساعت ۹ صبح پنج‌شنبه ۲۸ فروردین ماه سال جاری تعدادی نیروی لباس شخصی به منظور بازرسی از بند ۳۵۰ زندان اوین وارد این بند شدند، اگر چه در میان نیروهای لباس شخصی چهره‌های آشنایی همچون آقایان قبادی و بحرینی، مسئولین حفاظت زندان اوین و رجایی شهر (گوهر دشت) کرج و نیز آقایان حسنی و فراران و پاسداران زندان اوین حضور داشتند اما هویت بیشتر افراد ناشناس بود و حتی افرادی با عینک آفتابی و ماسک وارد بند ۳۵۰ شدند." این گزارش در ادامه اضافه می‌کند که "در یک لحظه شاهد حضور بیش از ۵۰ نفر از سربازان زندان اوین در بند ۳۵۰ بودیم که مجهز به باتوم به اتاق یک حمله کردند و ضمن ضرب و شتم زندانیان با مشت و لگد و باتوم نسبت به انتقال آنها به خارج از بند اقدام نمودند" این توهین‌ها و کتک زدن‌ها در حیاط بند ۳۵۰ نیز ادامه پیدا می‌کند. سپس عده‌ای از زندانیان معترض را به بند ۲۴۰ انتقال می‌دهند و در آنجا با شدت بیشتری رفتار می‌کنند حتی موهای سر آن‌ها را با توسل به زور می‌تراشند. بدین ترتیب تعداد کثیری از زندانیان سیاسی با سر و دست شکسته انواع و اقسام زخم‌ها به حال خود رها می‌شوند. در نهایت پس از اعتراض‌های گوناگون در داخل و خارج کشور عده‌ای از آن‌ها به درمانگاه زندان اوین برای معالجه ارسال می‌گردند. حمایت از این وضعیت ۱۹ تن از زندانیان سیاسی و امنیتی زندان رجایی شهر کرج در حمایت از زندانیان سیاسی بند ۳۵۰ زندان اوین دست به اعتصاب غذا زده و برخی از ایشان موهای خود را تراشیدند. رفتار در بقیه زندان‌های در جمهوری اسلامی هرگز بهتر از این نبوده و نیست و همیشه کوچکترین اعتراض با شدت عمل پاسخ داده شده است.

از نظر من زندانی سیاسی سرمایه معنوی جامعه مدنی است پس با یستی مانند هر سرمایه دیگر ملی مردم جامعه از او و از حقوق او حفاظت کنند. دستگیر کردن و قتل مخالفان برای محروم ساختن مردم ایران از آزادی اندیشه و بیان در جمهوری اسلامی امر تازه‌ای نیست. ضرب و شتم و آزار و شکنجه زندانیان سیاسی در همه دوران این حکومت بی منطق و عدالت ستیز مرسوم و مشهود بوده و جزئیات آن در تاریخ ضبط شده است. اعمال کنندگان این رفتارهای غیرانسانی مشروعیت عملکردهای شنیع خود را از قدرت استبدادی ولی فقیه می‌گیرند و ولی فقیه آمر و مسئول همه جنایاتی است که در این رژیم صورت می‌پذیرد

بقیه از قبیل خاتمی، احمدی نژاد و روحانی در عمل نشان دادند که کارگزاران اوهستند.

یکشنبه ۷ اردیبهشت ۱۳۹۳ - ۲۷ آوریل ۲۰۱۴

---

# سخنرانی به مناسبت اول ماه مه - لس آنجلس



---

## با حکم اعدام مخالفم

[http://www.rangin-kaman.org/v1/index.php?option=com\\_content&view=article&id=13533:2014-04-13-14-54-29&catid=75:2010-07-31-23](http://www.rangin-kaman.org/v1/index.php?option=com_content&view=article&id=13533:2014-04-13-14-54-29&catid=75:2010-07-31-23)  
-38-36